سایت کارگری افق روشن
www.ofros.com

در ضرورت رادیکالیسم و فراوری به سمت چپ کارگری

(خطوط عمده ی یک نقد)

فواد شمس هفتم اردیبهشت ماه هشتاد وشش

این نوشتار را می توان طرح واره ای دانست که قصد دارد ازدرون جنبش چپ موجود جامعه با نقدی اصولی و از منظر طبقاتی در راستای شکوفایی آن گام بردارد. در این نوشتار تنها خطوط کلی و عمده نقد بر ترم " **چپ رادیکال**" و ضرورت فراروی جنبش چپ و فعالین آن به سمت "**چپ کارگری**" را به اختصار بر می شمریم و امید است که در یک پروسه ی زمانی مشخص این نقد را در تمامی ابعادش بسط دهیم.

در گنجینه تاکنون موجود چپ در سراسر جهان همواره نقد متقابل و رفیقانه در عین حال بی رحمانه و جدی یکی از راه های شکوفایی تئوریک و پویایی پراتیک جنبش چپ بوده است. امید است که این نوشتار هم گامی هرچند کوچک و ناچیز در این راستا بردارد. در همین زمینه از نقد های بی امان و بی رحمانه تک تک رفقایی که خود را جز این جنبش چپ موجود جامعه ما می دانند صمیمانه استقبال می کنم.

۱- برای شروع می بایست ابتدا برای واژه هم واره مورد کج فهمی قرار گرفته " **رادیکال**" معنا و مقصود درست را توضیح دهیم. چون تاکنون متاسفانه معانی مخدوش و تعابیر ناصحیحی از این مفهوم استنتاج شده است.

مارکس در " گامی در نقد فلسفه حق هگل" به زیبایی و درستی رادیکال بودن را این گونه تعبیر می کند: " **رادیکال بودن یعنی به ریشه ها قضایا پی بردنُ اما برای انسان ریشه چیزی نیست جز خود انسان**"

پس رادیکال بودن در نزد ما یعنی برخورد ریشه ای با واقعیت های زندگی موجود است و در این میان محور اصلی زندگی در نزد ما خود انسان است و انسانی که با کنش تاریخی ـ اجتماعی خویش تعیین یافتگی خود را در جامعه معنا می بخشد و جهان را تغییر می دهد.

۲- اما در نزد مارکس انسان صرفا یک مفهوم انتزاعی و کلی و نامشخص و بدون تعیین یافتگی مادی نبوده است. انسان در نزد او یک موجود تاریخی ـ اجتماعی است که با پراتیک خویش در زندگی روزمره معنا می یابد. وجه تمایز انسان با دیگر موجودات " **کار** " اوست. در این جا است که نقش محوری **پرولتاریا** به عنوان سوژه فعال و تغییر دهنده جهان در نزد مارکس مشخص می شود.

۳- سرمایه داری اما کارگر را همان طور که مارکس در *دست نوشته ها ۱۸۴۴ پاریس* به زیبایی تصویر می کند " **فقط به عنوان حیوانی کارکن، جانوری که دقیقا تا سطح نیاز های صرفا جسمانی اش تقلیل داده شده است می شناسد**" در این جا است که سرمایه داری با تصاحب ارزشی که کارگر تولید می کند و با جدا کردن کار از عامل آن یعنی کارگر و شئیت دادن به آن به عنوان یک کالا روابط کالایی را جایگزین روابط انسانی می کند. این از خود بیگانگی کار از پدید آورنده اش که در **کار ـ مزدی** تبلور یافته است کلید بقای سرمایه داری و این شرایط غیر انسانی است و نقد ما هم از این جا آغاز می شود. نیرویی که خواهان تغییر رادیکال و ریشه ای وضع موجود است باید از نقد رابطه ی کار و سرمایه در راستای لغو کارمزدی شروع کند و این امر باعث آن می شود که از خاستگاه طبقاتی

و کارگری به نقد شرایط موجود برود نه صرفا از یک رادیکالیسم غیر طبقاتی و مبهم!

۴- با این مقدمه کوتاه می خواهم وارد بحث اصلی که همانا لزوم فراروی از چپ رادیکال به سمت چپ کارگری و مرزبندی با جریانات دیگر به اصطلاح چپ اما واقعا غیر طبقاتی بشوم. پس با این اوصاف در نزد جریان اصلی چپ ها عامل رهایی واقعی انسان و بازگرداندن اختیار و اراده به انسان **لغو کارمزدی** و برچیدن از خودبیگانگی کار از کارگر است واین امر مستلزم کنش آگاهانه جمعی یا همان پراتیک طبقه کارگر به عنوان عامل(ایجنت) رهایی است. پس اگر در واقع می خواهیم رادیکال با قضایا برخورد کنیم باید از منظر طبقه کارگر با قضایا برخورد کنیم. بایستی از موضع این طبقه به جهان بنگریم و برای تغییر آن دست به عمل بزنیم. برای رسیدن به آن آزادی واقعی! آزادی که مارکس این گونه تصویر می کند:" **کل آزادی عبارت است از بازگرداندن جهان انسان و روابط انسانی به خود انسان"**

۵- بر اساس این تحلیل ترم چپ رادیکال برای پرچم شدن جنبش رهایی طبقه کارگر ترمی عقیم و ناقص و ناکامل است. این نوع چپ هنوز در دوران جنینی به سر می برد و به بلوغ نرسیده است و این بلوغ البته نه از دل بحث های قلمی و جدل های روشنفکر مآبانه ی **آکادمیستی** که درست از دل یک رابطه ارگانیک با طبقه کارگر فرا می رسد. پس دراین جا صرفا ما نمی خواهیم با چند نقد مکتوب و جدل با حاملین مفهوم چپ رادیکال آنان را به بستر اصلی جنبش چپ و جنبش رهایی طبقه کارگر بازگردانیم بلکه این درست از دل پراتیک جریانات اصلی چپ در جامعه و دانشگاه بیرون می آید. که این بحث های مکتوب نیز جزئی از این پراتیک هستند نه همه ی آن!

۶- در مورد مشخص استفاده از ترم **چپ رادیکال** از سوی برخی فعالین جنبش چپ در دانشگاه ها هم واره این مسله مطرح شده است که این کار برای مرزبندی به **چپ رفرمیست** صورت گرفته است. در نقد این توجیه باید گفت که این نحو تقابل تعریف کردن دقیقا برخوردی غیر رادیکال و سطحی با مسائل است. یعنی به عمق و ریشه ی جریانات دست نبردن. باید این نکته را در نظر گرفت که آن چیزی که به نام چپ رفرمیست تعبیر می شود درست به خاطر خاستگاه طبقاتی و افق نشات گرفته از این خاستگاه طبقاتی خویش است که خواهان رفرم نه تغییر ریشه ای وضع موجود است. این قبیل به اصطلاح چپ ها چون از دل جنبش رهایی طبقه کارگر بیرون نیامده اند مسئله شان دیگر تغییر ریشه ای روابط موجود نیست. مفهوم چپ رادیکال نیز در امتداد این جریان قرار می گیرد چون صرفا از موضع رادیکالیسم غیر طبقاتی به نقد این جریان دست می زند. اگر قرار بر مرزبندی و تقابل درست و اصولی است باید کلیت این چپ غیر کارگری را از موضع چپ کارگری و منافع طبقه کارگر مورد نقد قرار داد.

۷- ترم چپ رادیکال در پشت سر خود دارای یک **سابقه ی تاریخی** مشخص است. عمدتا این ترم را برای افراد و گروه هایی به کار می بردند که حامل یک نوع رادیکالیسم غیر طبقاتی بودند. که موجب آن می شد که تبدیل به فرقه هایی شود که سوسیالیسم و به طبع آن مارکسیسم را نه به عنوان علم و تئوری رهایی طبقه کارگر که به عنوان یک مجموعه ای ایمانی و ایدئولوژیک در نظر بگیرند و تنها سعی کنند در درون فرقه خود به صیغل دادن اعتقادات انتزاعی خویش و اثبات ایمان راستین به این ایدئولوژی بپردازند.

۸- از طرف دیگر این چپ غیر کارگری بالاجبار پایه هه مادی و جنبش خویش را در جاهایی غیر از طبقه کارگر جست و جو می کند و بر نارضایتی عناصر خرده بورژوا و غیر کارگری سوار می شود. در کنار این امر یکی از عمده ترین پایه های جنبشی این چپ به اصطلاح رادیکال و غیر کارگری را می توان جنبش دانشجویی

یافت. در این جا هم چپ رادیکال درست از دل سرخوردگی جنبش دانشجیی از روش های رفرمیستی و شکست پروژه دوخرداد بیرون آماده و البته بدون هیچ گسست و شیفت جدی و اصولی از سبک کار این جنبش شکست خورد به نوعی امتداد آن است.

۹- در ابتدای امر طبیعی بود که بعد از شکست پروژه دو خرداد و پلاریزه شدن طبقاتی جامعه موج های این واقعیت به جنبش دانشجویی نیز برسد. برای همین چندان لزمی به نقد این ترم در پیشگاه عموم در نزد جریان اصلی چپ در دانشگاه دیده نمی شد. به این گمان که برخی از رفقا که از این ترم استفاده می کند تنها در حد ژورنالیستی و دعوا های قلمی با دیگر جریانات فعال سیاسی در دانشگاه به صورت گذرا این ترم را برگزیده اند و به زودی به **بستر اصلی جریان چپ** در جامعه و دانشگاه که همانا چپ کارگری است خواهند پیوست . اما اصرار این رفقا بر تعیین یافتگی حول این مفهوم و بعضا تلاش برای تئوریزه کردن آن این لزوم را در میان جریان اصلی چپ به وجود آورد که با نقد و تذکری رفیقانه در پیشگاه افکار عمومی با این ترم برخورد کند. به همن دلیل باید به این دوستان تذکر داد که جنبش دانشجویی به خاطر واقعیت اجتماعی - تاریخی که حامل آن است نمی تواند بستر اصلی کنش گری سیاسی و اجتماعی یک نیروی چپ جدی و اجتماعی باشد چون برای تغییر ریشه ای و بنیادین روابط موجود جامعه سرمایه داری و فراروی به سوسیالیسم باید از منظر طبقاتی و هویت طبقاتی برخورد کرد. چون سیستم سرمایه داری بر رابطه کار و سرمایه و به طبع آن رابطه ی میان کارگر و سرمایه دار استوار است و تضاد عمده هم بر این مبنا تعریف می شود و محل کنش گری نیز کلیت جامعه و محل زندگی و کار انسان ها است که دانشگاه جزئی از آن است نه همه ی آن! البته در این میان نباید برخورد ها تقلیل گرایانه صرفا اکونومیستی را به این تحلیل نسبت داد. بل که بحث بر سر افق متفاوت و متضاد دو طبقه متخاصم "سرمایه دار و کارگر" برای تمامی شئونات زندگی انسانی است نه تنها یک رابطه ی مکانیکی و خشک صرفا اقتصادی.

۱۰- همان طور که گفته شد چپ رادیکال ذاتا و تاریخا غیر کارگری است و رابطه اندام وار با طبقه کارگر ندارد و پایگاه خویش را در میان عناصر ناراضی غیر کارگری می یابد. در این میان نه در کارخانه و شهر و محل زیست و کار عموم طبقه کارگر که صرفا پایگاه خود را در **دانشگاه** تعریف می کند. آن هم دانشگاهی که در عمل آن هم انگار جدا از کلیت جامعه است. یک دیوار ضخیم دور دانشگاه می کشد و آن را جدا از کل سوخت و ساز زندگی اجتماعی تعریف می کند. در نتیجه چون با مبارزه روزمره طبقه کارگر در شهر و محل زیست و کار این طبقه بیگانه است نیاز دارد که برای انسجام بخشی به همان نیروی محدود در درون **سکت** خویش شور و شعفی کاذب ایجاد کند. چون مبارزه جز لاینفک زندگی روزمره اش نیست مجبور است آن را ازبیرون به درون زندگی اش تزریق کند و در این میان برای خویش نقش پیشاهنگی نیز در نظر می گیرد. حتی عناصری که تندروی بچه گانه را با عمل درست رادیکال و ریشه ای اشتباه گرفته اند را نیروی خود به حساب می آورد. البته این همه نشات گرفته از تحلیل نادرست و یا اشتباه تاکتیکی نیست. بلکه برخاسته از ذات یک **رادیکالیسم غیر طبقاتی** است. که بعضا به تندروی های سطحی نیز تنه می زند. رادیکالیسمی که با طبقه کارگر پیوند نخورد و رابطه ی ارگانیک و اندام وار با آن نداشته باشد عاقبت تبدیل به همین فرقه های جدا افتاده از جامعه می شود.

۱۱- تمام این ها دلیلی می شود بر آن که اینان جهان خویش را کوچک ببینند. دغدغه شان تنها بازی های کلامی و جدل های قلمی برای خط کشی با جریانات حاشیه ای دیگر باشد. یا شرکت حاشیه ای در آکسیون هایی که به همت جریان اصلی چپ در جامعه و دانشگاه شکل می گیرد. این ها غیر اجتماعی اند و درون سکت های خویش غوطه

ور می شوند حتی دشمنان شان را هم عناصر بی ارزش و خرده پای یک نشریه کم تیراژ و سطحی دانشجوی تعریف می کنند. حتی درون همان دانشگاه ها نیز هیچ درک درستی از خواست های عمومی بدنه دانشجویی نیز ندارند و هیچ رابطه ای هم با آن ها تعریف نمی کنند. در حصار جهان کوچک خود ساخته شان غرق هستند و جهان بزرگ انسانی و میلیو ها کارگر زیست کننده در جامعه را نمی بینند. از خواست ها و دغدغه های زندگی روزمره و به طبع آن مبارزات روزمره طبقه کارگر بی اطلاع هستند و اگر بحثی هم در مورد آن می کنند صرفا یک تصور انتزاعی و کلی و مبهم از کارگر نشات گرفته از همان مطالعات آکادمیستی شان است نه از واقعیت اجتماعی - تاریخی طبقه کارگر. این مسئله در سبک کار این **چپ به اصطلاح رادیکال و در واقع غیر طبقاتی و غیر کارگری** نیز تبلور می یابد. از سویی سبک کار آنان امتداد ناگزیر همان رفرمیست های شکست خورده و در این مورد مشخص دفتر تحکیم در دانشگاه است و از طرف دیگر برخورد های غیر اجتماعی و غیر سیاسی و فرقه ای که نمونه های آن بسیار زیاد است و لزومی به تکرار آن در این جا نیست.

۱۲- در این میان اما راه حلی که از طرف **جریانات اصلی چپ** در دانشگاه و جامعه برای فراروی از وضع کنونی جنبش ارائه شده و می شود همانا شیفت جدی به سمت مفهوم چپ کارگری و گسست از تجربیات نادرست گذشته و مفهوم چپ رادیکال است.

این مهم در گرو پیوند با طبقه کارگر آن هم نه فقط در سطح شعار و حرف های مبهم و نامشخص که در سطح **عمل و پراتیک مشخص** است. چفت شدن با مبارزات روزمره طبقه کارگر و افق هایی این طبقه که همانا لغو کار - مزدی است می باشد. برای این هم باید از نقد عمل کرد تاکنونی خود شروع کنند. باید از حصار دانشکده هایشان بیرون بیایند و هویت خویش را در تعیین یافتگی اجتماعی - طبقاتی تعریف کنند. این امر قطعا در سبک کار و مبارزات روزمره شان نیز منعکس می شود و حتما از حالت یک گروه سکتی و حاشیه ای غیر اجتماعی که برای وحدت درونی خویش نیاز به **پرخاشگری** به دیگران دارد بیرون می آیند و از یک گروه فشار (به معنای کلاسیک کلمه) فراروی می کند و در نهایتا به جریان اصلی چپ خواهند پیوست.

۱۲- نیرویی که خواهان تغییر رادیکال و ریشه ای وضع موجود است باید در نظر بگیرد که این کار تنها به وسیله نیروی متحد طبقه کارگر صورت خواهد گرفت چون کارگران رهایی واقعی خویش و جهان انسانی شان را در لغو روابط نامطلوب و غیر انسانی موجود می یابند. انسان کارگر چیزی برای از دست دادن جز زنجیر هایش ندارد و با از دست دان این زنجیر ها نه تنها خود که تمام جهان و تمام انسانیت را رها می سازد و در نهایت است که **جهان انسان و روابط انسان را به خود انسان باز می گرداند**.

فواد شمس

پی نوشت: در همین زمینه مقاله **رفیق کیوان امیری** نیز باعنوان " چپ رادیکال یا چپ کارگری؟" را مطالعه کنید.
نقاله رفیق نوید عزیز در همین زمینه : "چپ کارگری"،"چپ غیر کارگری" دو عبارت، دو طبقه